

«حکایت تکوین دیوان شرقی غربی گوته»

در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ ترجمه‌ای از دیوان حافظ در دو جلد برای اولین بار بوسیله Hammer منتشر گردید. سال ۱۸۱۳ برای گوته سالی وحشتناک، پر از یأس و حرمان و بالاخره سراسر اندوه ورنج بود و این وضع پیوسته او را آزار میداد و بهمین جهت پس از مراجعت خود از Terlitz در صدد جستجوی مأمنی مطمئن برای فرار از این اضطراب و پریشانی و ناراحتی روحی خود بود و این مأمن قلمرو حکومت Klayroth بود که گوته میتواند در آنجا با فراغت خاطر بمطالعات خویش ادامه دهد در اینوقت او از روایات مسافرت‌های مشهور مار کوپولوونیزی که در ایران و چین و هندوستان و سیلان و جاوه تامادا گاماسکار بود اطلاع یافت. مشرق برای گوته مخدّری بود که در آن شرایط زمانی و مکانی آرام‌بخش روان آزرده او بود.

در وقایع سالنامه که از نوامبر تا دسامبر ۱۸۱۳ به Louise snidler مینویسد میگوید: من عمیقاً ضرورت پنهان کردن خود را در یک دنیای واقعی احساس میکردم و برای زندگی کردن در دنیای دلخواهم بعناوین مختلف مورد تهدید قرار میگرفتم و میخواستم آنجا پناهگاهی پیدا کنم که بتوانم بر طبق اراده و بقدر امکاناتم از آزادی کامل و فراغت خاطر برخوردار باشم» و بهمین جهت بود که گوته بشرق پناهنده شد از این زمان ببعد از قرائت آثار مربوط بشرق باز نمیمانند. کتاب قابوسنامه یکی از آنها است که بوسیله V. Diez ترجمه شده بود و آن یکی از منابع اساسی تحقیق شرق بوسیله Hammer بود. کتابهای دیگر عبارت بودند از مسافرت‌های Pietro della Valle ، Chardin ، Olearius ، Tavernier

کتابخانه شرقی Herbelot و جنگ مُنتخبات نویسندگان قدیم عرب متعلق به Silvester de Sacy تألیف Hyde راجع به مذهب ایرانیان گنجینه سرشار و منابع ذیقیمت مراجعه گوته در مورد آثار شرق بودند در همان وقتیکه گوته روح خود را بوسیله تفکر در آثار گذشته شرق و شرق معاصر تسلی میداد مسیر زندگانی عادی او تغییر یافت.

یکی دیگر از عللی که موجب وقوف گوته بآثار شرق بود سر بازان اهل ویمار بودند که در جنگ با اسپانیا شرکت جسته بودند و همراه خود يك قطعه خطی از سوره آخر قرآن آورده بودند که بدست گوته افتاد، خصیصه عربی این برگ که گوته با دست خودش از آن سوادى برداشت این بود که برای او مانند عطری روح افزا از شرق بود، او دنباله تحقیقات خود را در این موضوع قطع نکرد تا وقتیکه از Eichstadt يك ترجمه دقیقى از همین متن بتاريخ ۲۲ اکتبر ۱۸۱۳ بدست او رسید.

یکی دیگر از عوامل این اطلاع در مورد شرق نمایش صحنه‌ای از زندگانی واقعی يك قبیله آسیائی بود که در چهار دیواری پر از صلح و صفای شهر ویمار بمعرض نمایش گذاشته شد، موضوع این نمایش رژه طایفه باشکرهاى مسلمان بود که در بین دستجات روس در پرنس نشین ویمار دفیله میرفتند^۱ و این امر موجب شد که مردم ویمار در کمال حیرت و تعجب بوسیله نمایش مزبور در محل پذیرائی مؤسسه تعلیماتی پرستان میتوانستند شعائر مذهبی محمدی را درک کنند گوته هم در این مراسم و تشریفات شخصاً حضور بهم رسانید و تلاوت آیات آسمانی قرآن را استماع نمود و شاهد پذیرائی ملائی باشکرها باشاهزاده ویمار در این نمایش گردید و سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت زیرا این منظره گذشته را از نو در تخیلات شاعر زنده میکرد.

بر خورد شرق و غرب در اثر دیدن باشکرها گوته را بیاد جنگهای ناپلئون

۱ - باشکرها قومی وحشی و خونخوار از اقوام ترك بودند که بنا بر گفته مجمع البلدان در سرزمینی بین قسطنطنیه و بلغار زندگی میکردند.

بارو سیه و همچنین گذشته‌دورتر که تیمور خونخوار آن مخزب و حشناك، تمدن کهن عرب و ایران را در نوردید، میآفتاد این طایفه باشکرها در نظر گوتته سمبل وحشت آوری بودند که برای او نمودار استبداد، ظلم و ستم، جنگ و خونریزی و تخریب بودند. گوتته مجدداً تمام این وقایع را در کتابی بنام «تیمور» زنده کرد که تمام آنها معرف تو حشی بودند که گنجینه‌های سرشار و گرانبهای تمدن غرب را تهدید میکردند و حتی عقیده او بر این بود که تمدن جدید هم چندان از این مخاطره دور نبود.

در اینوقت بوسیله فرمانده باشکرها تیر و کمانی به گوتته اهداء شد که او عهد کرد آنرا بعنوان یادبود از این حوادث هول‌انگیز روی بخاری اطاقش آویزان کند «بآن امید که قریباً خداوند به بندگان برگزیده خود مجدداً صلح و صفای باسعادت ارازی کند».

«فرار گوتته بشرق و آغاز دوباره جوانیش»

گوتته در ۱۲ اوت ۱۸۱۴ پس از يك توقف کوتاه در ویسبادن به شهر فرانکفورت نزد خانواده Willemer مراجعت کرد. او تصمیم داشت يك هفته در ییلاق Gerbermühle بگذراند اما بعلت تمایل زیادی که به Marianne Willemer پیدا کرد بجای هشت روز اقامت خود را به پنج هفته افزایش داد ولی روز ۱۸ سپتامبر روز جدائی آنها بود، اما هیجان عمیقی که در مجاورت ماریان بوسیله زنده شدن خاطرات گذشته و نگرانی که از عشق ماریان و دوری او داشت او را تهییج کرد که در ظرف دوران آرامش و صلح که پس از جنگهای استقلال بوجود آمده بود به نگارش دیوان خویش پردازد. او علاوه بر اینکه در خود احساس جوانی و شادابی میکرد گاهی حالی داشت که میتواند در یکروز دو یا سه شعر بسراید و در عین حال شوق کامل برای مسافرت پیدا میکرد. وجد و شعفی که از دیدار مجدد سرزمینی که محل تولد او بود پس از يك مدت طولانی غیبت و نتیجه مفیدی که از استفاده آبهای گرم ویسبادن برای او عاید شده بود همه به

شادابی و آسایش فکری او کمک میکرد و از همه اینها مهمتر و اساسی تر گویا منشاء نیروی سرشار و عمیق وجود او ناشی از سپری شدن دوران وحشت و ترور و فرا رسیدن روزهای زیبای پر از صلح و صفا بود، مخصوصاً از موقع عزیمتش به Rhein که در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۱۴ اتفاق افتاد، بیش از پیش در خود احساس جوانی و نشاط میکرد و سراسر قلبش لبریز از امید و آرزو شده بود.

او در هوای تاریک سحر گاهان بزحمت قوس قزح سفیدی را بدون اینکه اشعه رنگینی داشته باشد در افق تماشا میکرد، این منظره پریده رنگ بنظر او نشانه تقدیر و سرنوشتی است که در انتظار او بود و علامتی برای سن و موهای سپیدش بود چنانکه خود گوید:

«قوس قزح سفید است» ولی بدون شك آن قوس قزحی ملکوتی بود و با خود میگفت «گرچه موهایت سپید شده اند با وجود این تو عاشق پیشه خواهی بود» و این امر بمنزله رستاخیز و حیات نوینی از یک پیر مرد عالیقدر در سن ۶۵ سالگی بود.

مدتهای مدیدی صحبت از این بود که چه کسی است این زلیخائی که اینهمه ترانههای باشکوه عاشقانه حاتم برای او سروده شده است (حاتم نام مستعاری است که خود گوته باشد) برای گوته مصلحت نبود که نام حقیقی خود را افشاء کند و حتی این راز را از صمیمیترین دوستان خود مانند Zelter و Boisserée مکتوم داشته بود.

فقط در سال ۱۸۶۹ بود که برادر زاده خود زلیخا بنام Grimm Hermann در مقاله‌ای از سالنامه پروس بتاریخ اول ژوئیه ماریان ویلمر را نه تنها بعنوان قهرمان مشهور داستان گوته بلکه بنام همکار او معرفی کرد. زنی که اکثر اشعار دیوان از او الهام گرفته و از زبان او سخن میگوید، اشعاری در واقع بوجود آورده است که در حد خود از زیباترین و شیواترین آثار گوته هستند.

حال بهتر است اندکی در بیوگرافی ماریان بحث کنیم و به هویت او پی ببریم: این ماریان جوان بتاریخ ۲۰ نوامبر ۱۷۸۴ در شهر Linz پابعرصه وجود گذارده بود

و در سن ۱۴ سالگی با اتفاق مادر و معلم رقص خود بمنظور گردش به فرانکفورت آمده بود، سپس در آپراها و تأثرها به نمایش پرداخت و موفقیت و شهرت بزرگی نصیبش شده بود. در بین یکی از این دلباختگان بانکدار مشهوری بنام Willemer شیفته زیبایی و هنر ماریان شد این شخص یکی از دوستان گوته بود که ۱۰ سال از او جوانتر بود. علاقه این مرد به ماریان بجائی رسید که او را در سال ۱۸۰۰ بمنظور رها نیدن از خطر زندگی هنرپیشگی بمنزل خود برای اقامت دعوت کرد.

حال باید نظری بشخصیت ویلمر بیاندازیم تا او را بهتر بشناسیم. ویلمر مردی دارای اعتبار و شهرت، متمول و متمکی بخود بود، همچنین نوع دوست، اجتماعی و دارای شخصیت سیاسی، مُنقّد و عضو هیئت مدیره تأثر فرانکفورت بود. مردی بود بی زن با سه فرزند و بملاحظه مادر ماریان یارای این دعوت را شخصاً نداشت ولی بچه هایش از او مانند خواهری دعوت و پذیرائی کردند. ویلمر در تربیت ماریان مانند سایر دخترهای خویش کوشید و بزودی این دختر گل سرسبد خانه ویلمر شد این دختر هنرپیشه ای است ساده، بازاده، باجنب و جوش و بدون هیچ تکلف و ظاهر سازی، باطبعی در نهایت استعداد و در موزیک و آواز شایان تقدیر و تحسین بود، بعلاوه دارای شخصیتی متین و دوست داشتنی بود گوته او را «مجلس آرای کوچک» میخواند و این بعلت رفتار توأم با خوشروئی و لبخند همیشگی در بر خورد و معاشرت در هر بزم و محفل بود. واضح بود با این مزایا و محسنات روحی و خوش قلبی که مخصوص خود او بود میتواندست در خانه ویلمر یک میزبان با قدر و قیمتی باشد. اما همینقدر که ویلمر متوجه رفتار غیرعادی این دختر جوان شد باین فکر افتاد که مبادا این دختر روزی بفکر فرار بیفتد و باموافقت قلبی دخترها و دامادهاش تصمیم ازدواج با دختر خوانده خود گرفت و تمام این جریانات و تشریفات در ۲۷ سپتامبر ۱۸۱۴ در غیاب گوته که برای ملاقات با خانواده Boisserée در هایدلبرگ انجام گرفت.

گوته در اولین روزهای توقف خویش در فرانکفورت در سال ۱۸۱۴ ابتدا در

تاریخ ۴ اوت در ویسبادن در جریان یک مسافرت تفریحی ماریان را در معیت ویلمر ملاقات کرد سپس او را در فرانکفورت خارج از منزل شهری در ییلاق Gerbermühle (گیربرموله) مجدداً میبیند. اثر این برخورد خیلی توأم با مهربانی و محبت بود. مخصوصاً که ماریان عشق‌های جوانی گوته را در قیافه‌های معشوقه‌های قبلیش (که لیلی شونمان Lili Schönemann و ماریان فن ویلهلم‌میستر von Wilhelm Meister Marianne و بایادر Bayadère و مینیون mignon بودند) بار دیگر جلوه گرمی‌سازد و وجود آنها را دوباره برای او تحقق می‌بخشد.

گوته هم بنوبه خود توجه تمام دختران خانواده ویلمر را بسوی خود جلب نمود چنانکه دختر بزرگتر ویلمر بنام Rosette Städel در دفتر خاطر آتش در همان برخورد اول از گوته بدینقرار توصیف میکند «او مردی است که او را بایستی مانند کودکی دوست داشت و او کسی است که بتوان با او کاملاً اطمینان نمود.» و ماریان در یک شعری که بعنوان گوته به‌ویمار می‌فرستد از او چنین یاد میکند: «بمجردی که هر کس ترا بیند ناگزیر میشود که ترا دوست بدارد».

گوته به‌شهر ویمار که در آن زمان آرام و بدون آشوب و اغتشاش بود مراجعت کرد و یک جریان مکاتبه دوستانه بین شاعر و معشوقه جدیدش در فرانکفورت برقرار شد گوته اکنون پی‌میبرد که علت اساسی تدوین دیوان شرقی غربی خویش را یافته است، نام مستعار ماریان زلیخا میشود و او هم برای خود نام‌حادثه را انتخاب می‌کند و در دیوان عاشقانه خود حال را بگذشته می‌پیوندد و مجدداً در آستان کهولت شادابی و نیروی ۲۰ سالگی را در خود باز مییابد.

مقایسه گوته با حافظ

سال ۱۸۱۴ برای گوته سال پی بردن بوجود شاعر شهیر ایرانی متخلص به حافظ است که ترجمه آثار او بوسیله Hammer در دو مجلد (در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳) در وین انتشار یافت و این ترجمه‌ها بوسیله Cotta ناشر آن برای گوته ارسال شد گوته غفلتاً رایحه معطر و خوش مشرق زمین را مانند نفخه ابدیت که از جلگه‌ها و دشت‌های ایران میوزید استشمام نمود. او در لحن تغزلی شاعر بزرگ ایرانی مشاهده شخصیت مشابه در وجود خود را نمود، او در برابر دیدگان خود شاعری را مانند خویش احساساتی و معتقد به طبیعت آشکارا میدید که خوشی زندگی را درک میکرد و دنیا و مردمی را که در یک دوران پر از تشویش، جنگ و کشمکش، قتل و جنایت، شورش و انقلابی خطرناک بسر میبردند (چون در دوره انقلاب و شورش و جنگ زمان ناپلئون زندگی میکردند) با و شناساند. او با عزمی راسخ در زمان حال زندگی میکرد «در جائیکه در زمان و در اطراف او تاجهای شاهان درهم مینوردید» و اشخاص متمکار و متجاوز فاتح مردم را تحت فشار و ظلم خود قرار میدادند. Hammer در دیباچه کتاب خود در اشاره باین موضوع چنین میگوید: «او با سرشت فسادناپذیر خود از استماع نغمه‌های بلبلان و گل و شراب و عشق دمی فروگذار نمیکند» حافظ و گوته این وجد و طرب و احساس شغف را تا زمان کهولت از دست نمیدهند، احساسی که برای هر دوی آنها ایجاد مسرت میکند برای هر چیز که جوان، با طراوت، درخشان از نور آفتاب و سرمست از عطر گل سرخ و بوی مشگ و شیدا از نغمه سرائی بلبلان باشند، و هر دوی آنها در سالهای آخر فصل زندگی در دام عشقی سوزان که با آنها ترانه‌های شیرین و شورانگیز عاشقانه را الهام میکند گرفتار میشوند، هر دوی آنها این عشق مفرط حیاتی را با روح پارسائی و عرفانی درهم میآمیزند و در عین حال دشمن سرسخت قشریت و حزمی مسلکی میباشند حافظ که در حلقه مسلک عرفانی در آمده بود با خلوص عقیده ایمانی خود یک عارف

واقعی بود و این موقعیت را داشته بود که با دیده بصیرت خود نظری به ماوراء این سلوک مجازی بیاندازد و ریا و سالوس و کوته بینی آنها را از پشت ظاهری آراسته و مقدس مآبانه آنها ببیند و نقاب تزویر و دورویی را از چهره آنها بپفکند. او از همان وقت با تصمیم خلل ناپذیر خود با پیشوایان قشری و درویش نمایان ظاهری در تحت شرایط واحدی بدون اینکه متوسل به دشنام و ناسزا و قیل و قال گردد مبارزه سرسخت و آشتی ناپذیری را آغاز کرده بود، مبارزه‌ای که متشکل و کامل بود، با روحی صاف و مملکتی که از فرآیند آنها برافق تنگشان تسلط داشت. این مقاومت عالی و این توکل کامل که بمشیت الهی به حافظ تفویض شده بود عمیقاً حس شفقت و همدردی گوته را برانگیخته بود.

در نامه‌ای که او به Zelter مینویسد چنین میگوید: «این دیانت محمّدی، تاریخ اساطیر، آداب و سنن، هیجان شعری میدهند که متناسب با سن من است.

در مقابل هیاهوی مردم بسیاری که در این دنیای فانی وجود دارند ارواح پاک و بی‌آلایش عارفان حقیقت نیز موجود است که مانند حلقه ورشته زنجیری بامبدء خود متصل است و پیوسته درک فیض از آن منبع لایزال مینماید و این جریان همیشه برقرار است، ارتباط و جذب ما بین دو جهان در جریان است حقیقتی کاملاً خالص و پاک است که در این معمای عالم خلقت سردرگم است، در این مورد چطور میتوان از این بیشتر از خداوند بزرگ پرستش نمود؟» چطور میتوان بلذات جسمانی که در وجود این دو شاعر با توجه بمشرب عرفانی آنها موجود است پی برد، در مورد حافظ این مسئله معمای بفرنجی است. تقریباً کلیه مفسرین مشرق زمین متفق القولند که مدح شراب و عشق و رزی از نظر حافظ بایستی از طریق عرفان تلقی گردد. اما مفسرین جدید مانند سیلوستر دسای (Silvestre de Sacy) و یا گیلدماستر (Gildmeister) مطلقاً تمام این تعزلات و تشبیه‌های شاعران را مطرود میدانند و مانند مفسرین شرقی معاصر وانمود میکنند که ساقی نامه حافظ را بمعنای واقعی آن که میخوارگی باشد درک کرده‌اند گرچه این عقیده از نظر عوام محکوم است.

این دسته گوته را متهم میکنند که منظور حافظ را از شرابخواری تنها از جنبهٔ لفظی آن میدانند در حالیکه آنها سخت در اشتباهند و از عمق معتقدات شاعر شهیر و بزرگ ایرانی بی اطلاع اند انتقاداتی که دیگران باین نظریه چون بورداخ (Burdach) کرده اند تفسیر و تأویل دیگری را بیان میکنند که بیشتر بنظر مقرون بحقیقت است. آنها تصدیق میکنند که پس از مسافرت سیاحتی چون Marco polo و Pietro della Valle و یا Chardin معلوم شده که منع شراب بوسیلهٔ قرآن مانع از شرب آن در قرن ۱۳ و ۱۷ نبوده است. ایرانی های خداشناس حومهٔ شیراز که بداشتن شراب معروف بودند مواظبت انگورچینی را به یهودیان و مسیحی ها واگذار میکردند و آنها شراب را از انگور برایشان تهیه میکردند ولی در هر حال يك ایرانی از نوشیدن شراب در خود احساس خجلت و شرمساری نمیکرد مضافاً بر اینکه آنها شراب را غالباً در خفا مینوشیدند و اوچنین نتیجه میگیرد که شعر حافظ و اسلافش در مورد وصف طبیعت در زیر لباس تصوف بالذات عاقلانه از مواهب زندگانی و طبیعت و کنایه بزاهدان اصلاح نشدنی نهفته است. صوفیان در موارد مکرری اصطلاحات عشق انسانی را برای بیان کردن اسرار عشق صوفیانه استعمال کرده اند و بالاخره این مطلب بشعر آنها يك وضوح قانع کنندهٔ بیشتری میدهد. در مشرق زمین تفسیر و تعبیر مجازی غزلیات عاشقانه با مدح و تمجید شراب و همچنین آنچه هائیکه بعداً میتوانستند در قصد و منظور شعرا با مفهوم طبیعی آن توافق داشته باشند در لباس کنایه و استعاره بیان میشد، در مورد حافظ هم هیچ مانع و معذوری نیست از اینکه ما قبول کنیم که او خوردن شراب را بمعنای واقعی کلمه تلقی کرده باشد. با وجود این بطوریکه خود او محققاً میگوید آنقدر بوسه از لب مهرویان نر بوده است و آنقدر هم جام شراب تهی نکرده است و آنقدر تلخی درد عشق و فراق را نچشیده است ولی در مورد گوته برعکس مشکل است که يك تفسیر کاملاً واقع بینانه بنمائیم. هیچکس بطور واهی و خیالی نمیتواند انکار کند که تغزلات عاشقانهٔ دیوان گوته منتسب به يك شخصیت واقعی نیست و اینکه زلیخا از نظر او يك تصوّر شاعرانه

باشد. اما ضمناً نباید از نظر دور داشت که گوته بی‌وسسته خاطر نشان ساخته است که عاشق خدا را در چشمان معشوقه خویش مینگرد و چنین تصور میشود در یکی از اشعار مشهور دیوان بنام «دوباره پیدا کردن» دیدار مجدد حاتم و زلیخا پس از یک غیبت دردناک در روان شاعر سمبل پیوند و وصال قطعی دو روح مجذوب و شیفته گردید (یکی بطرف دیگری بوسیله قانون مرموز وصال انتخابی متمایل میگردد). در ملاقات دودلداده و معشوق مکشفه والهام به گوته رُل قانون اولی عالم را نشان داده است و اشعار عاشقانه او که بطرز مجلل و باشکوهی وجد و شوق دنیائی او را متجلی میسازد شکفته شده است. اشعاری در زمینه وصف شراب مانند اشعار دیگرش در تغزلات تشبیبی و عاشقانه دیوان موجود است. شراب یازده ساله‌ای که او در یک غزل مشهورش از آن توصیف کرده است شرابی است کاملاً صاف و مانند خون قرمز که میخواران در میخانه‌های رومی فرانکفورت مینوشیدند و میدانیم که گوته آما تور بزگی در تشخیص و نوشیدن شراب خوب بود و از آن بمقدار زیاد و باتجلیل مینوشید.

گوته در فصول دیوانش بمانشان میدهد که شاعر (مقصود حافظ است) در وضعی نزدیک بمثنوی قرار دارد و این حرف فقط با ترا دیسیون‌های ادبی شرق زمین میتواند سازگار باشد، فقط مطالعه حاشیه‌های دیوان برای پی بردن بشخصیت «رُکی» که ساقی و معرفی گوته است برای اثبات این مدعا کافی است او از نظر روانشناسی دزمو رد تمایل مابین یک حیوان و یک شخص سالخورده علامت تناسب واقعی علم تعلیم و تربیت را مشاهده میکند بدین معنی که کودک برای ارتقاء مقام، کسب‌تجر به کوشا است و به‌پند و اندرز یک شخص کهنسال نیازمند است و باو یک دلبستگی و علاقه توأم با حق‌شناسی نشان میدهد و بنوبه خود شخص مسن اسیر تمایلات غریزی است که آنرا در جوانان نورسیده پیدا میکند.

در مورد حافظ مانند گوته میتوان تفکیک آشکاری مابین تعبیر رئالیست و تصوف نمود اشعار حافظ منحصر آنفکرات مذهبی راجع به اتحاد عارفانه روح با خدای خویش

یا راجع به شراب ابدی که شخص مؤمن و معتقد بوسیله آن از منیّت و خودخواهی عاری میشود، نیست و وقتی که بمطالعه دیوان گوته میپردازند هرگز نبایستی فراموش کنند که بر طبق شعر آخری کتاب دوم فاوست (Faust) «هر چیز که اتفاق میافتد مرموز نیست» و اگر ما بخود حق بدهیم که از تخیلات واهی و فریبنده نیّت و قصد اولی راضی و خوشنود شویم از طرف دیگر میتوانیم شانه خالی کنیم از اینکه با احترام به تصورات سمبلیک که ادامه این استعارات و کنایات مجازی هستند گوش فرا دهیم.

خاتمه